

پیامدهای دیپلماسی نوین ایران و عربستان بر روند صلح در یمن: مطالعه موردی توافق ۲۰۲۳ (۱۴۰۱)

رحمان حریری^{۱*}

آروین تنها^۲

چکیده

ایران و عربستان سعودی به عنوان دو بازیگر کلیدی و رقیب منطقه‌ای در خاورمیانه، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به معادلات امنیتی و سیاسی منطقه ایفا می‌کنند. روابط پرتنش و گاه رقابتی این دو کشور، به‌ویژه پس از آغاز بیداری‌های اسلامی و تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای، ابعاد جدیدی یافته است. یمن، به عنوان یکی از مهم‌ترین میدان‌های رقابت نیابتی تهران و ریاض، به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک، گذرگاه‌های راهبردی و پیوندهای فراملی، در مرکز این تقابل قرار دارد. این پژوهش به بررسی پیامدهای توافق عادی‌سازی روابط ایران و عربستان سعودی در مارس ۲۰۲۳، با محوریت نقش میانجی‌گرانه چین، بر روند حل و فصل بحران یمن می‌پردازد. با اتخاذ چارچوب نظری

۱. استادیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول).

r.hariri@razi.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

tanhaarvin@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۰/۰۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۰/۰۰

«موازنه قدرت» و با بهره‌گیری از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی، داده‌های این مطالعه از طریق تحلیل ثانویه کیفی ادبیات دانشگاهی معتبر گردآوری شده‌اند. پرسش محوری تحقیق این است که چگونه این تغییر ژئوپلیتیک در سطح کلان، بر معادلات و پویایی‌های جنگ نیابتی در یمن تأثیر گذاشته است.

یافته‌ها حاکی از آن است که عادی‌سازی روابط، عمدتاً از طریق مکانیسم‌های کاهش تنش نیابتی و ایجاد کانال‌های غیرمستقیم ارتباطی بین طرفین درگیر، به عنوان یک متغیر میانجی تسهیل‌گر عمل کرده است. این امر به شکل‌گیری فضایی برای کاهش نسبی شدت درگیری‌ها و انتقال تدریجی تمرکز از رویکرد نظامی به گفت‌وگوهای سیاسی در یمن منجر شده است. با این حال، تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که این تأثیر، اگرچه معنادار، لزوماً تعیین‌کننده نیست. دستیابی به یک صلح پایدار در یمن در گرو متغیرهای درون‌زا و اساسی‌تری از قبیل توانمندسازی نهادهای سیاسی بومی، حل منازعات بین‌الاجتماعی داخلی و شکل‌گیری یک چارچوب حکمرانی فراگیر است. در این میان، نقش ایران و عربستان عمدتاً در حیطه تعدیل رفتار گروه‌های نیابتی و تقویت روندهای چندجانبه صلح قابل تعریف است. در نتیجه، می‌توان استدلال کرد که توافق ۲۰۲۳ اگرچه به خودی خود قادر به خاتمه بحران یمن نیست، اما با کاهش شدت منازعه و بازتعریف بخشی از پارامترهای امنیت منطقه‌ای، به عنوان یک عامل کاتالیزور در تسریع گذار به سوی یک راه‌حل سیاسی پایدار عمل می‌کند.

کلید واژه‌ها:

عادی‌سازی روابط ایران و عربستان، بحران یمن، موازنه قدرت، صلح پایدار.

۱. مقدمه

توافق احیای روابط دیپلماتیک میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی با میانجی‌گری چین در اسفندماه ۱۴۰۱ (مارس ۲۰۲۳) را می‌توان یکی از رویدادهای راهبردی و تحول‌آفرین در معادلات سیاسی و امنیتی منطقه غرب آسیا دانست. این توافق نه تنها نقطه پایان بر بیش از هفت سال تنش و قطع روابط دیپلماتیک میان دو بازیگر کلیدی منطقه بود، بلکه بازتابی از تغییر توازن قدرت و الگوهای جدید میانجی‌گری در نظام بین‌الملل پس از دوران تک‌قطبی آمریکا به شمار می‌رود.

اگرچه مذاکرات برای ازسرگیری روابط میان دو کشور از سال ۲۰۲۱ در قالب چندین دور گفت‌وگو در بغداد و مسقط آغاز شد، اما موفقیت‌پکن در نهایی‌سازی توافق، نشان‌دهنده‌ی افزایش وزن چین به‌عنوان قدرت میانجی غیرغربی و شکل‌گیری نظم چندقطبی در خاورمیانه است. این تحول نه تنها در سطح روابط دوجانبه تهران و ریاض، بلکه در سطح نظام بین‌الملل و بازتعریف روابط قدرت‌های بزرگ با منطقه نیز دارای پیامدهای قابل‌توجه است.

با وجود این، چالش‌های بنیادین در روابط ایران و عربستان همچنان پابرجاست. از جمله مهم‌ترین این چالش‌ها می‌توان به مسئله عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با رژیم اسرائیل، رقابت تسلیحاتی در حوزه‌های موشکی و هسته‌ای، و تعارض منافع در پرونده‌های منطقه‌ای همچون یمن، سوریه و لبنان اشاره کرد. هرچند عربستان تاکنون به پیمان ابراهیم نپیوسته است، اما تلاش کرده تا چشم‌انداز عادی‌سازی با اسرائیل را به‌عنوان ابزاری برای افزایش بازدارندگی در برابر ایران و چانه‌زنی در تعامل با آمریکا حفظ کند. درخواست ریاض برای دستیابی به فناوری غنی‌سازی اورانیوم، توسعه صنعت پهپاد و سامانه‌های موشکی، و نیز گسترش همکاری‌های اطلاعاتی با واشنگتن و تل‌آویو، از مهم‌ترین مؤلفه‌های این راهبرد است.

از منظر تحلیلی، این تحولات بیانگر آن است که عربستان در پی ایجاد موازنه چندوجهی میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است؛ به گونه‌ای که از یک سو با نزدیکی به تهران، هزینه‌های عادی‌سازی روابط با اسرائیل را افزایش دهد، و از سوی دیگر با اتکا به پکن، پیام روشنی به واشنگتن درخصوص محدودیت نفوذ آمریکا در معادلات خاورمیانه ارسال کند. در مقابل، ایران نیز با آگاهی از تحولات جدید و نگرانی نسبت به همگرایی امنیتی احتمالی میان عربستان، آمریکا و اسرائیل، در پی مدیریت رقابت و جلوگیری از شکل‌گیری جبهه‌های خصمانه جدید است.

در چنین شرایطی، مسئله اصلی این است که تفاهم و عادی‌سازی روابط میان تهران و ریاض تا چه اندازه می‌تواند بر یکی از حساس‌ترین بحران‌های منطقه‌ای یعنی بحران یمن تأثیرگذار باشد؟ از آنجا که یمن طی سال‌های گذشته به میدان اصلی رقابت نیابتی دو کشور تبدیل شده است، هرگونه تغییر در سطح روابط دوجانبه می‌تواند پیامدهای مستقیمی بر فرایند صلح، توازن قدرت و پایداری امنیتی در این کشور داشته باشد.

بنابراین، پژوهش حاضر در پی آن است که با استفاده از رویکرد توصیفی-تحلیلی و چارچوب نظری موازنه قدرت و موازنه نرم به بررسی پیامدهای عادی‌سازی روابط ایران و عربستان بر بحران یمن بپردازد. در این راستا، تلاش شده است تا با اتکا بر داده‌های ثانویه از منابع علمی، اسناد رسمی و پایگاه‌های داده معتبر، تحلیلی چندسطحی از ابعاد ژئوپلیتیکی، امنیتی و دیپلماتیک این توافق ارائه گردد. هدف نهایی پژوهش، شناسایی مسیرهایی است که می‌تواند عادی‌سازی روابط دو کشور را از سطح نمادین به سطح راهبردی و پایدار ارتقا دهد؛ از جمله تمرکز بر منافع مشترک، گسترش همکاری‌های اقتصادی، و ایجاد بسترهای فرهنگی و اجتماعی برای نهادینه‌سازی صلح و ثبات منطقه‌ای.

۲. پیشنهاد پژوهش

۲-۱- در مقاله‌ای با عنوان «اثرات سیاست خارجی عربستان در یمن بر نقش آفرینی ایران در خاورمیانه» نوشته مرتضی همتی و شهروز ابراهیمی که در سال ۱۴۰۲ در فصلنامه سیاست جهانی به چاپ رسیده است، به بررسی تأثیرات سیاست‌های عربستان سعودی در یمن بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران پرداخته شده است. یافته‌های این پژوهش که در چارچوب نظریه موازنه قدرت و با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، نشان می‌دهد که عربستان، تحولات یمن را عرصه‌ای برای مقابله با نفوذ ایران در شبه جزیره عربستان تلقی کرده و اقدام این کشور را در قالب تقویت «محور مقاومت»، مداخله در حوزه خاورمیانه عربی و تهدیدی برای کاهش نفوذ خود ارزیابی می‌کند. در نتیجه، عربستان سعی دارد از طریق همکاری با بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای و موازنه سازی در مقابل محور مقاومت، نفوذ خود را گسترش دهد که این امر پیامدهای قابل توجهی برای موازنه قدرت بین دو کشور ایران و عربستان در منطقه دارد.

۲-۲- در مقاله‌ای با عنوان «ایران و عربستان؛ بلوغ منازعه و دوگانه مذاکره - فاجعه» نوشته قدرت احمدیان و ندا کهریزی که در سال ۱۴۰۲ در فصلنامه مطالعات بین المللی منتشر شده است، به تحلیل ریشه‌ها و تداوم تنش‌های دامنه‌دار بین ایران و عربستان پرداخته شده است. یافته‌های این پژوهش که با روش تحلیلی-توصیفی و در چارچوب نظریه «بلوغ منازعه» انجام شده است، نشان می‌دهد که دو کشور در پرتو تحولات دهه اخیر خاورمیانه در یک «بن بست آزاردهنده متقابل» گرفتار شده‌اند. نویسندگان با بررسی ابتکارات نافرجام گذشته مانند امنیت منطقه‌ای (۱۹۸۶)، مجمع گفت‌وگوی منطقه‌ای (۲۰۱۶) و ابتکار صلح هرمز (۲۰۱۹)، استدلال می‌کنند که مسیر آینده روابط این دو قطب منطقه‌ای تنها در قالب یک دوگانه «مذاکره یا فاجعه» قابل تصور است. هدف این مقاله،

تبیین شرایطی است که می‌تواند بهترین زمان برای تحقق مذاکره و دستیابی به صلح پایدار بین ایران و عربستان باشد.

۳-۲- در مقاله‌ای با عنوان «عادی‌سازی روابط دیپلماتیک بین عربستان سعودی و ایران: تحلیلی بر عقلانیت سیاست خارجی عربستان» نوشته رایحان نسترا هارسونو و سپتیفا لیلیانو سِریا که در دسامبر ۲۰۲۴ در مجله «تعاملات جهانی-محلی» به چاپ رسیده است، دلایل منطقی عربستان سعودی برای عادی‌سازی روابط با ایران در سال ۲۰۲۳ مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش که با استفاده از «مدل بازیگر عقلانی» گراهام تی. آلیسون و به روش کیفی انجام شده است، نشان می‌دهد که تصمیم عربستان برای بازگشت به میز مذاکره و عادی‌سازی روابط، انتخابی کاملاً عقلانی و منطبق بر منافع ملی این کشور بوده است. یافته‌ها حاکی از آن است که این تصمیم استراتژیک، اهداف متعددی از جمله ارتقای امنیت و نفوذ منطقه‌ای، تثبیت ثبات اقتصادی و تقویت جایگاه بین‌المللی عربستان سعودی را به‌طور بهینه دنبال می‌کند. نقش چین به عنوان میانجی نیز به ایجاد بستری برای این توافق کمک شایانی نمود.

۴-۲- در مقاله‌ای با عنوان «سازش عربستان و ایران و پیامدهای آن برای امنیت و ثبات خاورمیانه: مطالعه موردی یمن و سوریه» نوشته هِمن شوکت که در ژانویه ۲۰۲۳ در مجله تاپیس (جلد ۱۹، شماره ۲) منتشر شده است، به بررسی پیامدهای احتمالی بهبود روابط عربستان و ایران بر ثبات منطقه‌ای پرداخته شده است. این پژوهش با تمرکز بر یمن و سوریه به عنوان مطالعات موردی، نشان می‌دهد که رقابت دو دهه گذشته این دو قدرت منطقه‌ای، امنیت خاورمیانه را تهدید کرده و به درگیری‌های نیابتی در این دو کشور دامن زده است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که بهبود روابط می‌تواند تأثیرات چندوجهی بر پویایی‌های امنیتی منطقه داشته باشد. این مطالعه با تحلیل عوامل محرک دو

کشور برای ازسرگیری روابط دیپلماتیک، بینش‌های ارزشمندی در مورد پیامدهای این سازش بر ثبات منطقه‌ای ارائه می‌دهد که می‌تواند به سیاست‌گذاران و محققان در درک بهتر تحولات پیچیده خاورمیانه و تقویت ثبات در این منطقه کمک شایانی نماید.

۵-۲- در مقاله‌ای با عنوان «تضاد سیاسی و اقتصادی بین ایران و عربستان و تأثیر آن بر جنوب آسیا» نوشته ظفر عباس که در ماه مه ۲۰۲۴ در مجله «منشور اجتماعی» (جلد ۱، شماره ۲، صفحات ۴۱-۲۷) منتشر شده است، به تحلیل ریشه‌های رقابت ایران و عربستان و پیامدهای آن بر کشورهای جنوب آسیا پرداخته شده است. این پژوهش کیفی با نقد دیدگاه‌های رایج نشان می‌دهد که دشمنی دو کشور نه ناشی از تفاوت‌های مذهبی اجتناب‌ناپذیر، بلکه بیشتر برآمده از عمل‌گرایی سیاسی و تمایل هر دو رژیم برای پنهان کردن چالش‌های داخلی از طریق موضع‌گیری تهاجمی در عرصه خارجی است. یافته‌ها حاکی از آن است که این رقابت که در قالب معضل امنیتی و بازی جمع صفر تداوم یافته، به ویژه برای کشورهای مسلمان جنوب آسیا مانند پاکستان و افغانستان که سعی در حفظ موضع بیطرف داشته‌اند، پیامدهای مخربی به همراه آورده است. از جمله این پیامدها می‌توان به ایجاد بی‌ثباتی، افزایش عدم تحمل مذهبی، کشتارهای فرقه‌ای و سایر خشونت‌ها اشاره کرد. این پژوهش نتیجه می‌گیرد که هر دو کشور با استفاده از دین به عنوان ابزاری برای ایجاد نمایندگان خود در کشورهای مسلمان جنوب آسیا و با هزینه کرد مالی برای ترویج ایدئولوژی‌های شیعه و وهابیت/اهل سنت، به دامن زدن به این تنش‌ها دامن زده‌اند.

۲-۶- در مقاله‌ای با عنوان «نقش ایران در جنگ یمن: نفوذ واقعی و دستاوردهای منطقه‌ای» نوشته فوزی القیدی که در آوریل ۲۰۲۴ در شورای خاورمیانه امور جهانی منتشر شده است، به تحلیل پیچیدگی‌های رابطه ایران با انصارالله (حوثی‌ها) پرداخته شده

است. این پژوهش با بررسی سه دیدگاه رایج -حوثی‌ها به عنوان نماینده ایران، خودمختار، یا دارای رابطه پیچیده- استدلال می‌کند که رابطه تهران و انصارالله را نمی‌توان در چارچوب ساده‌ای از رابطه کارگزار-کارفرما توضیح داد، بلکه این رابطه مبتنی بر همسویی منافع و ایدئولوژی و در عین حال حفظ استقلال عمل حوثی‌ها است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ایران با پشتیبانی نظامی و دیپلماتیک از حوثی‌ها، بدون تحمل هزینه‌های سنگین مالی، موفق به افزایش نفوذ منطقه‌ای خود شده و از طریق تهدید کشتی‌ها در تنگه باب المندب، اهرم فشاری بر تجارت جهانی به دست آورده است. نکته حائز اهمیت این که حتی پس از توافق ۲۰۲۳ عربستان و ایران با میانجی‌گری چین، تهران از حمایت خود از حوثی‌ها نکاسته است که این امر نشان‌دهنده ماهیت استراتژیک و بلندمدت این رابطه برای ایران است.

۳. چارچوب نظری

۳-۱. موازنه قدرت^۱

نظریه موازنه قدرت به عنوان یکی از بنیادی‌ترین و ماندگارترین مفاهیم در ادبیات روابط بین‌الملل، بر این فرض استوار است که امنیت نظام بین‌الملل زمانی بیشینه می‌شود که قدرت میان دولت‌ها به نحوی توزیع گردد که هیچ بازیگری نتواند بر سایرین چیرگی یابد. در چنین شرایطی، نظام بین‌الملل به سمت نوعی ثبات نسبی مبتنی بر بازدارندگی متقابل حرکت می‌کند. بر اساس این نظریه، هرگاه قدرت یک دولت به صورت نامتوازن افزایش یابد، سایر دولت‌ها برای جلوگیری از سلطه آن، به ایجاد ائتلاف‌های تدافعی یا ائتلاف‌های متوازن‌کننده اقدام می‌کنند.

به باور واقع‌گرایان کلاسیک، این فرایند نوعی قانون رفتاری در سیاست بین‌الملل

۱. Balance of Power

محسوب می‌شود؛ یعنی دولت‌ها ذاتاً تمایل دارند در برابر تهدید فزاینده قدرت‌های مسلط، دست به ایجاد تعادل بزنند تا بقای خود و حفظ حاکمیتشان تضمین شود (مرشمایمر، ۱۳۹۱: ۲۱). این برداشت بعدها در قالب نئورئالیسم کنت والتز نیز بازتعریف شد و به جای تأکید بر نیت بازیگران، بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و توزیع توانمندی‌ها میان دولت‌ها تمرکز یافت.

در تحلیل‌های جدیدتر، مفهوم موازنه قدرت از قالب صرفاً نظامی خارج شده و در قالب‌های موازنه نرم^۱ و موازنه هوشمند^۲ بازتعریف شده است. در این رویکردها، دولت‌ها نه تنها از ابزارهای نظامی بلکه از ابزارهای دیپلماتیک، اقتصادی و نهادی برای مهار قدرت‌های برتر استفاده می‌کنند؛ برای نمونه، همکاری با قدرت‌های جایگزین یا ایجاد هم‌پیمانی‌های مقطعی در چارچوب چندجانبه‌گرایی، از جلوه‌های موازنه نرم به شمار می‌آید (Chaka, ۲۰۱۲: ۲-۸).

تئوری موازنه قوا که از آن به عنوان یکی از نظریه‌های مرکزی در حوزه‌ی منازعه و کشمکش بین‌المللی یاد می‌شود، هم وجه توصیفی دارد (برای توضیح پویایی‌های تاریخی نظام بین‌الملل) و هم وجه تجویزی (به منظور راهنمایی سیاست‌گذاران در اتخاذ سیاست خارجی). با این حال، همان‌گونه که پژوهشگران اشاره کرده‌اند، در معنای دقیق «توازن» میان نظریه پردازان اتفاق نظر وجود ندارد. برخی آن را وضعیتی از رضایت نسبی قدرت‌های بزرگ نسبت به توزیع موجود قدرت تعریف کرده‌اند؛ در حالی که برخی دیگر، آن را فرایندی فعال از ایجاد تعادل برای جلوگیری از سلطه‌ی یک بازیگر می‌دانند (مرشمایمر، ۱۳۹۰: ۳۵).

در همین راستا، ارنست هاس برای مفهوم موازنه قدرت هشت معنا و مارتین وایت نه

۱. Soft Balancing

۲. Smart Balancing

معنا و کنت والتزده معنا برشمرده‌اند. با وجود این تنوع مفهومی، تمامی آن‌ها بر یک پیش‌فرض مشترک تأکید دارند: روابط بین‌المللی از منافع ملی ناشی می‌شود که از طریق قدرت تحقق می‌یابد (Kaufman et al, ۲۰۰۷).

تعاریف هاس از موازنه قدرت، دامنه‌ای از «توزیع قدرت» تا «سیاست مبتنی بر قدرت به معنای عام» را دربرمی‌گیرد و در نتیجه نشان می‌دهد که موازنه قوا هم‌زمان می‌تواند وضعیت، فرایند، و راهبرد سیاست خارجی باشد. به تعبیر اینیس ال. کلود جونپور، «مشکل نظریه موازنه قدرت، نداشتن معنا نیست بلکه داشتن معانی بیش از حد است» (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۳۵).

در دهه‌های اخیر، تحولات ساختاری نظام بین‌الملل به‌ویژه پس از ظهور قدرت‌های غیرغربی مانند چین، هند و روسیه، موجب شده است که مفهوم موازنه قدرت از قالب دوقطبی یا چندقطبی سستی به سمت نظم چندمرکزی سیال^۱ حرکت کند. در این چارچوب، دولت‌ها به جای ائتلاف‌های ثابت، از راهبردهای موازنه متغیر و مقطعی بهره می‌گیرند تا از وابستگی بیش از حد به یک قدرت خاص اجتناب کنند (Babayev, ۲۰۲۵: ۱-۶).

بر این اساس، در تحلیل روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی نیز، نظریه موازنه قدرت می‌تواند چارچوبی کارآمد برای تبیین رفتار دو کشور در محیط منطقه‌ای خاورمیانه فراهم آورد؛ محیطی که در آن رقابت ژئوپلیتیکی، موازنه تهدید و نقش قدرت‌های میانجی مانند چین همگی در شکل‌دهی به الگوی تعامل تهران-ریاض نقش تعیین‌کننده دارند. در این چارچوب، توافق ۲۰۲۳ با میانجی‌گری چین را می‌توان نوعی موازنه نرم چندسطحی دانست که هدف آن کاهش تهدیدات ادراک‌شده، مدیریت رقابت، و بازتعریف نظم امنیتی

۲-۳. موازنه نرم در برابر موازنه سخت

ایده «قدرت نرم» نخستین بار در دهه ۱۹۹۰ میلادی توسط جوزف نای^۱ مطرح شد، اما آزمون واقعی آن در فضای پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شکل گرفت. در دوران پس از جنگ‌های پرهزینه افغانستان و عراق و گسترش احساسات ضدآمریکایی در خاورمیانه و دیگر مناطق، نای تأکید کرد که قدرت نرم صرفاً مکمل قدرت سخت نیست بلکه «جزئی ضروری از توان راهبردی ایالات متحده» محسوب می‌شود. او در کتاب خود با عنوان قدرت نرم (۲۰۰۴) تصریح کرد: «وقتی اهمیت جذابیت خود را برای کشورهای دیگر نادیده می‌گیریم، بهای آن را خواهیم پرداخت» (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۲).

اگرچه این استدلال‌ها در دولت جورج دبلیو بوش چندان مورد توجه قرار نگرفت، اما در دوران اوباما مبنای بازتعریف دیپلماسی عمومی ایالات متحده قرار گرفت. نای بعدها در مقاله‌ای در فارین افرز^۲ (۲۰۱۳) هیلاری کلینتون^۳ را نخستین وزیر امور خارجه با رویکرد قدرت نرم خواند. با این حال، سیاست خارجی دوران ترامپ که بر اولویت قدرت سخت و شعار «اول آمریکا»^۴ استوار بود، موجب کمرنگ شدن این گفتمان شد. با روی کار آمدن جو بایدن، مجدداً گفتمان قدرت نرم در دستور کار قرار گرفت (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۱۴). در میان این نوسانات، تحلیلگران روابط بین‌الملل کوشیده‌اند تا ابعاد فرهنگی و تمدنی پکس آمریکانا^۵ را با مفاهیم تازه‌تری تبیین کنند. ژوزف جوفه^۶، مفسر آلمانی، در سال

۱. Joseph Nye

۲. Foreign Affairs

۳. Hillary Clinton

۴. America First

۵. Pax Americana

۶. Joseph Joffe

۲۰۰۶ با ارجاع به ایده قدرت نرم، بیان کرد که جذابیت آمریکا صرفاً در محصولات فرهنگی عامه‌پسند خلاصه نمی‌شود، بلکه در شبکه‌های نوآوری، آموزش عالی و سرمایه نمادین نهادهایی چون گوگل^۱، هاروارد^۲، موزه هنر مدرن نیویورک^۳ و هالیوود^۴ ریشه دارد (۱۰-۲۱: Melissen, ۲۰۰۵). این دیدگاه در نظریه‌های متأخر قدرت نرم به شکل «قدرت هوشمند»^۵ بازتاب یافته است؛ مفهومی که ترکیب هماهنگ قدرت سخت و نرم را در قالب راهبردی چندسطحی برای حفظ هژمونی ایالات متحده پیشنهاد می‌کند.

از سوی دیگر، جذابیت ایده قدرت نرم محدود به آمریکا نبوده و کشورهای در حال ظهور، به‌ویژه چین، تلاش کرده‌اند تا نسخه بومی آن را توسعه دهند. از سال ۲۰۰۷ میلادی، در دوران ریاست جمهوری هو جین تائو^۶، مفهوم قدرت نرم در اسناد رسمی حزب کمونیست چین جایگاه یافت. وی در هفدهمین کنگره ملی حزب تأکید کرد که باید «خلاقیت فرهنگی ملت را تحریک و فرهنگ را به بخشی از قدرت نرم کشور تبدیل کرد». در پی آن، چین سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در حوزه دیپلماسی عمومی و فرهنگی انجام داد؛ از جمله گسترش شبکه‌های رسانه‌ای بین‌المللی، تأسیس مؤسسات کنفوسیوس در بیش از ۱۶۰ کشور و جذب دانشجویان خارجی در دانشگاه‌های چین (۶۹-۷۵: Renwick & Cao, ۲۰۰۸).

در ادبیات جدید روابط بین‌الملل، این تحولات به شکل «رقابت قدرت‌های نرم»^۷ تعبیر می‌شود که در آن کشورها نه از طریق اجبار نظامی بلکه از راه کنترل معنا، روایت و تصویر بین‌المللی خود رقابت می‌کنند.

۱. Google
۲. Harvard University
۳. Museum of Modern Art, New York
۴. Hollywood
۵. smart power
۶. Hu Jintao
۷. soft power competition

در سطح گفتمانی، تصور آمریکایی از قدرت نرم همواره رنگ و بوی ایدئولوژیک داشته است. ایالات متحده با تکیه بر روایت «نظم لیبرال دموکراتیک»، رهبری جهانی خود را بر پایه دوگانه‌ی معروف بایدن یعنی «قدرت مثال در برابر مثال قدرت» تعریف می‌کند. در همین چارچوب، دولت بایدن در دسامبر ۲۰۲۱ «اجلاس برای دموکراسی» را برگزار کرد تا با ایجاد ائتلافی از کشورهای همسو، در برابر قدرت‌های اقتدارگرایی چون چین و روسیه جبهه‌ای مشترک تشکیل دهد. جنگ روسیه علیه اوکراین نیز موجب تقویت دوباره این روایت از «همبستگی دموکراتیک» شد (احمدیان، ۱۳۹۰: ۳۴).

در دوران معاصر، دیپلماسی عمومی ایالات متحده با تحولات فناورانه پیوند خورده و از قالب سنتی خود فراتر رفته است. ابزارهای نوین ارتباطی، شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های دیجیتال به عرصه جدیدی برای تولید و توزیع قدرت نرم بدل شده‌اند. سفارتخانه‌های آمریکا در فضای مجازی به ترویج ارزش‌هایی چون تنوع فرهنگی، برابری جنسیتی و آزادی فردی می‌پردازند و از روایت‌های شخصی مهاجران، هنرمندان و کارآفرینان برای بازنمایی جامعه باز آمریکایی بهره می‌گیرند. علاوه بر این، صادرات فرهنگی بخش خصوصی—از فیلم‌های هالیوودی تا برندهای جهانی نظیر مک‌دونالد و کوکاکولا—نقشی کلیدی در شکل‌دهی به برداشت جهانی از ایالات متحده ایفا می‌کند. این پیوند میان بخش دولتی و خصوصی در تولید قدرت نرم، پیشینه‌ای تاریخی دارد؛ چنان‌که در دوران جنگ سرد، وزارت خارجه آمریکا نوازندگان جاز را به عنوان سفیران فرهنگی به سراسر جهان اعزام می‌کرد و سازمان سیا به طور پنهانی از نویسندگان و مجلات حامی آزادی اندیشه پشتیبانی می‌نمود. امروزه، این سنت در قالب حمایت نهادهای دیپلماتیک از هنرمندان، کارآفرینان خلاق و تأثیرگذاران دیجیتال ادامه یافته و در حال بازتعریف نقش فرهنگ و فناوری در ساختار قدرت جهانی است (Mattoš, 2015: 5-10).

در دهه‌ی اخیر و در پی تحولات ساختاری نظام بین‌الملل، نظریه موازنه

قدرت با بازتعریف در قالب مفاهیمی چون «موازنه نرم»، «موازنه تهدید» و «موازنه هوشمند» مجدداً به یکی از چارچوب‌های تحلیلی کارآمد برای مطالعه رفتار دولت‌ها در محیط‌های چندمرکزی تبدیل شده است. پژوهش‌های نوین در این حوزه (Babayev, ۲۰۲۵; Schweller & Pu, ۲۰۲۳) نشان می‌دهند که در نظم پسالیبرال کنونی، رقابت قدرت‌ها بیش از آنکه صرفاً بر توان نظامی استوار باشد، بر مدیریت ادراک، بازتولید مشروعیت و شکل‌دهی به روایت‌های امنیتی و دیپلماتیک متمرکز شده است. در این چارچوب، توافق ۲۰۲۳ ایران و عربستان سعودی را می‌توان نوعی موازنه نرم چندسطحی دانست که هدف آن کاهش تهدیدات ادراک‌شده، بازتعریف نفوذ منطقه‌ای و بازسازی نظم امنیتی خاورمیانه با میانجی‌گری یک قدرت غیرغربی مانند چین است. این توافق، تجلی نوعی دیپلماسی هوشمند محسوب می‌شود که در آن دو بازیگر اصلی منطقه از ابزارهای متنوع قدرت - اعم از دیپلماسی، اقتصاد و همکاری‌های امنیتی غیرمستقیم - برای بازتنظیم روابط خود در چارچوب نظم جدید استفاده می‌کنند.

انتخاب نظریه موازنه قدرت به‌ویژه در قالب‌های نوین آن برای تبیین موضوع حاضر، از دو منظر نظری و تجربی حائز اهمیت است. از منظر نظری، این رویکرد امکان تحلیل رفتار ایران و عربستان را در بستر گذار از رقابت تقابلی به رقابت مدیریت‌شده فراهم می‌سازد؛ فرآیندی که با کاهش نقش مداخله‌گرانه ایالات متحده و افزایش حضور میانجی‌گرانه چین در خاورمیانه معنا می‌یابد. از منظر تجربی نیز، موازنه قدرت در شکل نرم و هوشمند خود قادر است هم‌زمان ابعاد سخت‌افزاری (امنیتی-نظامی) و نرم‌افزاری (فرهنگی-دیپلماتیک) روابط تهران و ریاض را تبیین کند و پیوند آن را با روند صلح در یمن به‌طور نظام‌مند توضیح دهد. بدین ترتیب، نظریه موازنه قدرت در قالب بازتعریف‌شده‌ی خود نه

تنها سازوکار رقابت میان دو بازیگر را روشن می‌سازد، بلکه نشان می‌دهد چگونه استفاده از ابزارهای دیپلماتیک و میانجی‌گری چندجانبه می‌تواند به کاهش تهدیدات و ارتقای ثبات منطقه‌ای بینجامد.

۴. یافته‌های پژوهش

۴-۱. روابط ایران و عربستان پس از انقلاب اسلامی

ابتدای شکل‌گیری حکومت آل سعود با دوران سلطنت رضاخان در ایران هم‌زمان بود. هر دو نظام سلطنتی به دنبال تثبیت قدرت داخلی و کسب جایگاه منطقه‌ای بودند و از همین رو روابطی نسبتاً دوستانه میان آن‌ها برقرار شد. با تأسیس سازمان اوپک در سال ۱۹۶۰، روابط دو کشور وارد مرحله‌ای تازه شد و از چارچوب سیاسی فراتر رفت. نفت به محور اصلی سیاست خارجی ایران و عربستان تبدیل شد و همکاری درون اوپک موجب نزدیکی مواضع سیاسی آنان در سطح منطقه‌ای گردید (احمدی، ۱۳۹۴: ۳۱-۳۳) (Cordesman, ۲۰۰۳).

در دهه ۱۳۵۰، روابط دو کشور تحت تأثیر دکترین نیکسون قرار گرفت که بر اساس آن، آمریکا مسئولیت امنیت خلیج فارس را به ایران و عربستان واگذار کرد. ایران نقش قدرت نظامی و عربستان نقش قدرت اقتصادی را بر عهده داشت. هرچند همکاری‌هایی میان دو کشور شکل گرفت، اما رقابت پنهانی نیز وجود داشت (Johnson, ۱۹۸۹: ۱۲۲-۱۳۰). مداخله ایران در شورش ظفار عمان (۱۹۷۳-۱۹۷۶) و انصراف از ادعای بحرین نشانه‌هایی از سیاست منطقه‌ای فعال تهران بود با این حال، تمرکز بیش از حد قدرت در ایران و وابستگی امنیت منطقه به حمایت آمریکا، در بلندمدت موجب نگرانی کشورهای عربی از برتری ایران شد. (Schwartz, ۲۰۲۰: ۳-۱۲) (Castiglioni, ۲۰۱۶: ۱۴۴-۱۵۰).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و با توجه به بازتاب تحولات داخلی آن در منطقه، آگاهی کشورهای عربی خلیج فارس نسبت به پیامدهای انقلاب افزایش یافت؛

به ویژه مقوله «صدور انقلاب اسلامی» و شعار «نه شرقی، نه غربی» در سیاست خارجی ایران، به صورت طبیعی جدال عمده‌ای را با نگرانی‌های عربستان سعودی برانگیخت. این نگرانی‌ها با وقوع حوادثی مانند اشغال مسجد الحرام در سال ۱۴۰۰ هـ.ق و تصرف سفارت آمریکا در تهران همراه شد، و غرب به ویژه ایالات متحده با بهره‌گیری از فضا به تبلیغ علیه ایران پرداخت؛ به همین جهت کشورهای عرب منطقه ایران را به عنوان تهدیدی جدی تلقی کردند. از سوی دیگر، یکی از وجوه مهم سیاست خارجی منطقه‌ای ایران در آن مقطع، معارضة با مواضع و گرایش‌های حاکمان عرب خلیج فارس بود (امیردهی، ۱۳۹۹: ۴۲).

پیروزی انقلاب ایران موجب شد روابط میان ایران و عربستان، همچون بسیاری از روابط منطقه‌ای، دچار نوسان‌ها و جهش‌های متعدد گردد. این تغییرات را باید در بستر تحولات داخلی هر یک از دو کشور (مانند ساختار قدرت داخلی، سیاست خارجی نوبنیاد) و تحولات منطقه‌ای - بین‌المللی (نظام دوقطبی - پس از آن - و متغیرهای ژئوپلیتیک) تحلیل کرد.

در سال‌های آغازین انقلاب ایران، اصول و اهدافی در سیاست خارجی ایران با الهام از قانون اساسی اعلام شد که عبارت بودند از: (۱) تلاش برای برقراری حکومت جهانی اسلام، (۲) نفی سلطه‌پذیری و سلطه‌جویی، (۳) حمایت از مستضعفین و نهضت‌های آزادی‌بخش، و (۴) تبلیغ اسلام و دعوت به آن، به ویژه مذهب تشیع (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۵۲-۱۵۴) در مقابل، عربستان سعودی در سیاست خارجی خود اصولی چون رهبری سیاسی جهان اسلام به ویژه در میان کشورهای عربی، تلاش برای وحدت عربی و جلب حمایت اعراب برای منافع ملی، تبلیغ مذهب وهابی به عنوان ابزار نفوذ مذهبی، جلوگیری از گسترش انقلاب اسلامی ایران و حفظ وضعیت موجود منطقه، و مهار جنبش‌های رادیکال منطقه‌ای را دنبال می‌کرد (Al-Rasheed, ۲۰۱۰).

با این مبانی، از همان ابتدا روابط میان ایران و عربستان با رقابت و تنش آغاز شد:

عربستان به دلیل سیاست محافظه کارانه اش مبنی بر حفظ وضع موجود با ایران انقلابی که خواهان بازبینی این وضع بود، سازگاری نداشت؛ و ایران انقلابی نیز به علت ماهیت تبلیغی و دگرگون گر خود، خیلی زود مسیر حمله نرم به عربستان و سایر حکومت های عرب منطقه را در پیش گرفت. در مقابل، حکومت های عراق و عربستان سعودی، ایران را به عنوان مرکز صدور انقلاب اسلامی و تشیع معرفی کردند و برای مهار آن دست به اقداماتی زدند. این وضعیت زمینه ساز حمله عراق به ایران شد؛ به ویژه آن که صدام حسین در چارچوب طرح مشترک ایالات متحده و عربستان سعودی جهت مهار انقلاب ایران وارد جنگ شد. در دوران جنگ ایران و عراق، عربستان سعودی فعالیت های دیپلماتیک و منطقه ای خود را تشدید کرد و راهبردهایی در منطقه اعمال نمود که عمدتاً با ایران مرتبط بودند؛ یکی از کلیدی ترین اهداف عربستان، حمایت از عراق در جنگ و کاهش پشتیبانی منطقه ای و بین المللی ایران بود. از منظر ایالات متحده و عربستان، ضروری بود که کشورهای عرب خلیج فارس تا حد امکان اختلافات خود را کاهش دهند، متحد شوند و اگر امکان داشت، در جنگ ایران و عراق مداخله نمایند تا ایران انقلابی نتواند جایگاه منطقه ای خود را تثبیت کند (جانسیز، ۱۳۹۲: ۲۳).

ناظران مسائل سیاسی روابط ایران و عربستان را غالباً به سه دوره تقسیم می کنند: «دوره صبر و انتظار»، «دوره سیاست دوگانه عربستان در مقابل سیاست تهاجمی ایران»، و «دوره رویارویی و تیرگی روابط» (Al-Rasheed, ۲۰۱۰).

- مرحله اول: دوره صبر و انتظار (از بهمن ۱۳۵۷ تا دی ماه ۱۳۶۰)

در این مرحله، مقامات سعودی پس از پیروزی انقلاب ایران، با دقت تحولات ایران را رصد می کردند، اما غالباً از اظهار نظر صریح اجتناب می ورزیدند. در ایران، شعارها حاکی از تأکید بر صدور انقلاب و حمله به حکام عرب، به ویژه آل سعود، بود؛ ایران با حمایت

از نهضت‌های آزادی‌بخش در کشورهای عربی تلاش می‌کرد که وضع موجود را تغییر دهد. از سوی دیگر، در ایران میان جناح انقلابی و جناح لیبرال (دولت موقت) نزاعی جدی جریان داشت، و عربستان با توجه به این وضعیت داخلی ایران، سیاست «صبر و انتظار» را پیش گرفت تا تعیین شود کدام جناح سرکار خواهد آمد.

الف) بررسی روابط دولت موقت ایران با عربستان (تا عزل بنی‌صدر)

ب) سازمان انقلاب اسلامی جزیره العرب و قیام اول محرم در مکه (آبان ۱۳۵۸)

- مرحله دوم: سیاست دوگانه عربستان در مقابل سیاست تهاجمی ایران (از ۱۳۶۱

تا دی‌ماه ۱۳۶۴)

در این دوره، عربستان سعودی از یک سو تلاش کرد با ایران کانال‌های دیپلماتیک را باز کند؛ از جمله به زائران ایرانی اجازه راهپیمایی برائت داد و از هیئت‌های میانجی جنگ ایران و عراق حمایت کرد. از سوی دیگر، عربستان درگیری پلیس خود با زائران ایرانی در مراسم حج را نیز داشت و کمک‌های مالی، نظامی و اطلاعاتی گسترده‌ای به رژیم عراق ارائه داد تا از پیروزی ایران جلوگیری کند و به ادعای خود توازن منطقه‌ای را حفظ نماید. ایران در این مقطع نسبت به عربستان بازخوردی شدیدتر و حتی با اشمئزاز داشت که این امر را می‌توان ناشی از پیروزی‌های مداوم ایران در جبهه‌ها و تثبیت قدرت داخلی دانست (خضری، ۱۳۹۴: ۴۳).

- مرحله سوم: روابط ایران و عربستان از ۱۳۶۴ تا جنگ یمن

روابط ایران و عربستان سعودی از سال ۱۳۶۴ تا آستانه جنگ یمن در دوران بهار عربی، دستخوش نوسانات عمیق سیاسی و امنیتی بود. در میانه جنگ ایران و عراق، عربستان با حمایت مالی و لجستیکی از بغداد، در تقابل غیرمستقیم با تهران قرار داشت و نگرانی‌های خود را از صدور انقلاب اسلامی ایران به جهان عرب آشکار ساخت پس از

پایان جنگ در سال ۱۳۶۷، تنش‌ها به ویژه پس از واقعه حج ۱۳۶۶ که منجر به درگیری خونین میان زائران ایرانی و نیروهای امنیتی سعودی شد، به اوج رسید و روابط دیپلماتیک دو کشور برای چند سال قطع گردید (Abbas, ۲۰۲۴: ۲۱-۳۰).

با این حال، در دهه ۱۳۷۰ و به ویژه پس از حمله عراق به کویت، دو کشور به تدریج روابط خود را از سر گرفتند و در سال ۱۳۷۰ روابط دیپلماتیک به‌طور رسمی احیا شد. این روند با امضای توافق‌نامه جامع همکاری در سال ۱۹۹۸ و توافق‌نامه امنیتی در سال ۲۰۰۱ بهبود یافت؛ توافقی‌هایی که محورهایی چون مقابله با قاچاق، جرایم سازمان‌یافته و تروریسم را شامل می‌شدند. با وجود این تلاش‌ها، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و اختلافات ایدئولوژیک ناشی از دو رویکرد متفاوت در رهبری جهان اسلام - یکی مبتنی بر وهابیت و دیگری بر گفتمان انقلابی شیعی - مانع از شکل‌گیری روابط پایدار و اعتماد متقابل میان تهران و ریاض شد. (Wilson Center, ۲۰۱۶: ۱-۴)

۲-۴. بحران در یمن

بحران یمن با انقلاب ۲۰۱۱-۲۰۱۲ علیه رئیس‌جمهور، علی عبدالله صالح که ۳۳ سال رهبری یمن را بر عهده داشت، آغاز شد. پس از آن که صالح در اوایل سال ۲۰۱۲ به عنوان بخشی از توافق میانجی‌گری دولت یمن و گروه‌های مخالف، از سمت خود کنار رفت، دولت، به رهبری معاون سابق رئیس‌جمهور صالح، عبدربه منصور هادی، تلاش کرد تا چشم‌انداز سیاسی پرشتاب کشور را متحد کند و تهدیدات القاعده در شبه جزیره عربستان و ستیزه جویان حوثی که سال‌ها شورش طولانی در شمال، راه انداخته بودند را دفع کند. در سپتامبر ۲۰۱۴، شورش حوثی‌ها به یک جنگ داخلی تمام عیار تبدیل شد، زیرا جنگجویان حوثی به پایتخت یمن، صنعاء، هجوم بردند و هادی را مجبور کردند تا با دیگر جناح‌های سیاسی بر سر «دولت وحدت» مذاکره کند. شورشیان، به اعمال فشار

بر دولت تضعیف شده ادامه دادند تا اینکه پس از اینکه کاخ ریاست جمهوری و اقامتگاه شخصی وی مورد حمله گروه شبه نظامی قرار گرفت و هادی به همراه وزیران خود در ژانویه ۲۰۱۵ استعفا داد.

ماه بعد، حوثی‌ها دولت یمن را تحت کنترل خود اعلام، پارلمان را منحل و یک کمیته انقلابی موقت به رهبری محمد علی حوثی، پسرعموی عبدالملک حوثی، رهبر حوثی‌ها، تأسیس کردند. هادی به عدن گریخت و در آنجا اعلام کرد که رئیس‌جمهور قانونی یمن باقی می‌ماند، پایتخت موقت این کشور را عدن اعلام کرد و از مقامات دولتی وفادار و اعضای ارتش خواست تا نزد او جمع شوند (رضایی، ۱۳۹۴: ۴۴).

بحران یمن صرفاً ناشی از نقش‌آفرینی بازیگران داخلی نیست، بلکه ناشی از نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همانند عربستان سعودی، شورای همکاری خلیج فارس، آمریکا و رژیم صهیونیستی است که در روند شکل‌گیری بحران یمن و تشدید آن نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده‌اند. علیرغم موفقیت کم‌نظیر جامعه یمن در زندگی مسالمت‌آمیز مذاهب مختلف اسلامی در کنار یکدیگر در طول تاریخ؛ هویت مذهبی افراد و قبایل نقش پررنگی در رفتار سیاسی واحدهای اجتماعی این کشور دارد. همین مسئله موجب شد حتی سرنگونی نظام امامت متوکلیه در سال ۱۹۶۹ به حذف جامعه زیدیه یمن از ساختار قدرت در این کشور منجر نشده و در دوره نظام جمهوری، جریان سکولار زیدی با لابی از ملی‌گرایی قدرت را در شمال یمن و سپس در یمن متحد قبضه کند (مدنی، ۱۳۹۳: ۱۱).

همین ویژگی فرهنگ سیاسی مردم یمن نشان می‌دهد پیروزی انقلاب ۲۰۱۱ میلادی که به معنی سیطره اخوان المسلمین به عنوان نماینده تشکیلاتی جریان هویت‌گرای اهل سنت بر مفاصل قدرت در یمن بود تغییری غیر قابل‌تطبیق بر مختصات و واقعیت‌های جامعه یمن به شمار بیاید. اخوان المسلمین یمن که از ابتدای اتحاد شمال و جنوب و

تاسیس جمهوری یمن در قالب حزب اصلاح سازماندهی شده و فعالیت می‌کرد علاوه بر اختلاف هویت مذهبی با بخش بزرگ و غیر قابل حذفی از نخبگان سیاسی و اجتماعی یمن؛ در بافت اجتماعی این کشور نیز یک وصله ناهمگون بود.

در حالی که ساختار جامعه یمن قبایلی بوده و مختصات و ملاحظات سیاسی، مذهبی و اجتماعی قبایل اصلی‌ترین عنصر تعیین‌کننده رفتار کنشگران سیاسی و اجتماعی این کشور هستند؛ اخوان المسلمین در فضای کاملاً متأثر از هیجانات پیروزی انقلاب در مصر و تونس سعی کرد الگوی انقلاب‌های بهار عربی که عمدتاً بر پایه شبکه‌های شکل گرفته در طبقه متوسط شهری فعالیت کرده و پیروز شدند را در یمن اجرا کند. این تلاش و الگوگیری ناقص در حالی بود که بیش از ۷۰ درصد از جامعه یمن در روستاها ساکن هستند و در یمن امروز تنها سه شهر صنعا، تعز و عدن را می‌توان به عنوان شهر مدرن در نظر گرفت که طبقه متوسط آنها می‌توانند به عنوان بدنه فعال برای اجرای الگوهای کلاسیک نافرمانی مدنی اخوانی مورد بهره‌برداری قرار گیرند. همین عدم وجود زمینه اجتماعی موجب شد اخوان المسلمین یمن در میانه راه انقلاب در سال ۲۰۱۱ دست از الگوی نافرمانی مدنی بکشد و با درپیش گرفتن رویکرد رادیکال و اقدامات مسلحانه سعی کند کنترل مناطق مختلف یمن به خصوص میدان‌ها اصلی تظاهرات را در دست بگیرد. اتهام بمب‌گذاری در مسجد جامع نهدین در مجموعه ریاست جمهوری یمن در میانه سال ۲۰۱۱ با هدف ترور علی عبدالله صالح و مقامات ارشد دولت وی نیز متوجه همین جریان است. در نوامبر ۲۰۱۱ و پس از کش و قوس‌های فراوان صالح طرح کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را برای کناره‌گیری از قدرت در ازای دریافت مصونیت سیاسی برای خود و خانواده‌اش و ادامه حضور حزب متبوعش یعنی الموتر الشعبی در ساختار قدرت امضا کرد. این طرح عملاً زمینه بی‌ثباتی بلند مدت را در یمن فراهم کرد. تضمین مصونیت سیاسی به علی عبدالله صالح و خانواده او که مهمترین و

قدرتمندترین آلترناتیو دولت نوپای انقلابی بود این انگاره را که سعودی ها به دنبال ایجاد چرخه بلند مدت بی ثباتی در یمن بودند را تایید می کند (میرزاده کوهشاهی، ۱۳۹۴: ۲۲).

۳-۴. تلاش ایران و عربستان برای موازنه سازی در منطقه خاورمیانه

تسلط و حاکمیت کامل انصارالله بر یمن با به خطر انداختن امنیت عربستان (تحریک شیعیان جنوب و شرق و همچنین تهدید ترانزیت نفت از تنگه استراتژیک باب المندب)، موازنه قدرت را به سود ایران تغییر و حوزه نفوذ آن را در منطقه خاورمیانه گسترش می دهد. عربستان سعودی پس از تحولات بیداری اسلامی با تغییر رویکرد سیاست خارجی محافظه کارانه خود به سیاست خارجی تهاجمی در قبال کشور یمن، در صدد بسط نفوذ و افزایش امنیت خود از یک سو و مهار گسترش نفوذ ایران در منطقه با هدف تضعیف محور مقاومت و با راهبرد موازنه سازی از سوی دیگر بوده است. در نتیجه رویدادها و تحولات ژئوپلیتیک منطقه ای و ژئواستراتژیک قدرت های فرامنطقه ای از اوایل قرن بیست و یکم به این سو، موازنه منطقه ای در راستای منافع ایران و به ضرر عربستان سعودی تغییر پیدا کرده است. این وضعیت، در کنار تحولات داخلی عربستان به ویژه به قدرت رسیدن رهبران جدید در این کشور، سعودی ها را به سوی این درک و نگرش از تحولات منطقه سوق داده است که اگر نقش و نفوذ رو به افزایش ایران در چارچوب راهبرد موازنه سازی مجدد، کنترل و مهار نشود، نظم آینده غرب آسیا، ایران محور خواهد بود. به همین دلیل، ریاض در قالب سیاستی تهاجمی، رویکرد موازنه سازی مجدد در برابر ایران را در چارچوب سه راهبرد موازنه سازی سخت، موازنه سازی برون گرا و موازنه سازی درون گرا دنبال می کند.

تحولات چند ماه گذشته خاورمیانه از جمله عادی سازی روابط ایران و عربستان سعودی و تغییر نقش چین از بازیگری اقتصادی به میانجی گری سیاسی، به باور برخی

تحلیل گران روابط بین الملل می تواند نویدبخش تغییرات اساسی در توازن قدرت در منطقه باشد. دیدیه بیلین، محقق موسسه روابط بین الملل و راهبردی پاریس و متخصص امور خاورمیانه از جمله این تحلیل گران است. او معتقد است: «در حال حاضر به نظر من در عادی سازی روابط ایران و عربستان سعودی، هر دو کشور تا حدودی برنده اند و بازنده های وجود ندارد. زیرا ایران با چنین توافقی موانعی را که ایالات متحده و دیگر قدرت های غربی می خواستند پیرامون ایران به وجود آورند را تا حدودی بی اثر کرده است» (تافوری، ۱۳۹۴: ۳۳).

محقق موسسه روابط بین الملل و راهبردی پاریس از منظر دیگری به منافع راهبردی ایران می پردازد: «به یاد داشته باشیم، تحریم های ننگینی که بر علیه ایران به ویژه از جانب آمریکا وضع شد، قوانینی فراسرزمینی به اجرا در می آورد به این معنا که کشورهای همچون فرانسه، آلمان و بریتانیا را از داشتن روابط عادی با ایران منع می کرد. این قطعاً دیوانه وار و چیزی است که ما آن را امپریالیسم آمریکایی می دانیم. در نتیجه ایران با انعقاد چنین توافق نامه ای با عربستان سعودی می خواهد تا حدودی به صحنه بین المللی باز گردد. بنابراین در این قرارداد منافع وجود دارد و ایران به این منافع دست یافته است» (هوشی سادات، ۱۳۹۴: ۵۴).

دیدیه بیلین منافع عربستان سعودی را هم در پی تجدید رابطه با ایران اینگونه می بیند: «این توافق برای عربستان سعودی بسیار مهم است. محمد بن سلمان برنامه "چشم انداز ۲۰۳۰" را پیش می برد که یک پروژه توسعه اقتصادی عظیم است. برای موفقیت این برنامه، او به یک محیط ژئوپلیتیک باثبات نیاز دارد. بنابراین، عربستان به دنبال کاهش تنش ها در منطقه است... این توافق یک بازی برد-برد است. این به معنای حل تمام مشکلات نیست، اما گامی ضروری به سوی ثبات است» (Billion, ۲۰۲۳, ۱-۵).

۴-۴. جایگاه ایران و عربستان در بحران یمن

عربستان سعودی طی سال‌های اخیر نه تنها در یمن بلکه در بحرین نیز مداخله کرده است؛ مداخله‌ای که به‌ویژه از منظر ریاض، برای «محافظت از کشورهای عربی در برابر نفوذ ایران» توجیه می‌شود. ریاض در محافل سیاست خارجی، ایران را به‌عنوان قدرتی هژمونیک تصویر می‌کند که با حمایت از گروه انصارالله (حوثی‌ها) به تشدید جنگ داخلی در یمن انجامیده است. با این حال، تحلیل‌های به‌روز نشان می‌دهند که این روایت به‌گونه‌ای اغراق‌شده است؛ ایران عامل مستقیم جنگ داخلی در یمن نیست و حوثی‌ها را نمی‌توان صرفاً نیابتی از ایران دانست. شواهد موجود نیز نشان می‌دهند ایران کنترل مستقیم و کامل یمن را در اختیار ندارد و به‌نظر نمی‌رسد دارای منافع راهبردی یا اقتصادی عمده‌ای در یمن باشد. در واقع، ایران بیشتر از طریق ابزارهای قدرت نرم و با حداقل سرمایه‌گذاری سخت، حوزه نفوذ سیاسی خود را دنبال کرده است (Clausen, ۲۰۲۲: ۱۶۷-۱۶۸).

تحلیل‌های اخیر رابطه ایران و حوثی‌ها را نه در چارچوب فرمان‌دهی مطلق ایران، بلکه در چارچوب یک پشتیبانی نمادین و نشانه‌ای از نفوذ نرم تهران می‌دانند؛ به‌نحوی که حوثی‌ها تمایل بیشتری به ایجاد رابطه با ایران داشته‌اند تا بالعکس. این امر با وضعیت ژئواستراتژیک یمن نیز همخوانی دارد؛ ایران - هر چند نگران امنیت تنگه باب‌المندب بوده است - مداخله نظامی مستقیم در یمن را به کار نگرفته است؛ زیرا تهران اساساً مداخله نظامی را کلید حل بحران نمی‌داند (Lukman, ۲۰۲۱).

در سوی دیگر، عربستان سعودی از زمان استقلال یمن در سال ۱۹۳۲ آن را به‌عنوان بخشی از حیط خلوت خود تلقی کرده و تقریباً مداوماً در امور داخلی آن مداخله کرده است. از سوی دیگر، ایران نیز توجه نسبی به یمن داشته است؛ برای نمونه در سال ۱۹۶۲، زمانی که عبدالله صالح به سلطنت امام محمد البدر از پادشاهی متوکلیه پایان داد، شاه ایران از طرفداران بدر حمایت مالی کرد. بدر، همانند حوثی‌ها، زیدی بود؛ زیدی‌ها

چندین قرن در شمال یمن حکومت کرده بودند، اما بعد از جنگ داخلی ۱۹۶۲-۱۹۷۰ قدرتشان کاهش یافت. انقلاب اسلامی ایران در آن دوره نیز شرایط دشواری را برای زیدی‌ها فراهم کرد و عربستان هم برای مقابله با صدور انقلاب ایران، دخالت خود در یمن را گسترش داد و از طریق ترویج وهابیت، تبلیغات ضدشیعه را به کار گرفت. در دهه ۱۹۸۰، حسین بدرالدین الحوثی که در خانواده‌ای مذهبی متولد شده بود و نگرانی از به حاشیه رانده شدن زیدی‌ها داشت، تحت تأثیر انقلاب ایران اقدام به سفری به آن کشور نمود؛ گرچه مدارک دقیق دیدار با مقامات عالی ایران یا دریافت کمک نظامی روشن نیست. وی پس از بازگشت، اقدام به سازماندهی زیدی‌ها کرد و در دهه ۱۹۹۰ نماینده مجلس شد و در دهه اول قرن بیست و یکم، به رهبر جنبشی تبدیل گردید (Dresch, ۲۰۰۰). با توجه به ماهیت پیچیده بحران، مداخله نظامی عربستان سعودی در یمن از منظر موازنه قدرت، یک خطای راهبردی به شمار می‌رود. این مداخله نه تنها بر شدت درگیری‌ها افزود، بلکه فضای بیشتری برای فعالیت گروه‌های تروریستی منطقه‌ای فراهم آورد و به فاجعه انسانی دامن زد. برای نمونه، القاعده در شبه جزیره عربی که پیش از این مناطقی را در یمن در کنترل داشت، توانسته است بار دیگر جایگاه خود را تقویت کند. اعزام نیروهای زمینی به یمن می‌توانست عربستان را در باتلاقی گرفتار کند که خروج از آن بسیار دشوار می‌نمود.

اگرچه علل مداخله نظامی عربستان سعودی در یمن همچنان به طور کامل شفاف نیست، اما به نظر می‌رسد هدف اصلی آن، مهار تغییرات راهبردی در منطقه بوده است: عربستان از دست دادن متحد سنی خود، صدام حسین، در سال ۲۰۰۳ را تجربه کرد و امروز نیز بغداد تحت نفوذ بازیگران شیعه قرار دارد. در بحرین، اکثریت شیعه همچنان چالشی برای دولت تحت سلطه سنی به شمار می‌رود؛ در لبنان، حزب الله کماکان نقش محوری ایفا می‌کند؛ و در سوریه، اگرچه بشار اسد از قدرت کنار رفته، اما ایران در زمان

حکمرانی اسد نفوذ بسیار بالایی در این کشور داشت. عربستان در تمامی این تحولات، ردپای ایران را می‌بیند و از گسترش نفوذ آن بر جمعیت شیعه در کشورهای عربی احساس نگرانی می‌کند. در چارچوب نظریه موازنه قدرت، می‌توان گفت که توازن قوای منطقه‌ای به سود ایران تغییر نموده بود و همین امر، عربستان را بر آن داشت تا با مداخله در یمن، مانع از تثبیت بیشتر حضور ایران در این کشور شود. یکی دیگر از انگیزه‌های عربستان برای این مداخله، احتمال دستیابی ایران به توافق هسته‌ای و تغییر احتمالی رویکرد آمریکا نسبت به تهران بود؛ به گونه‌ای که ریاض کوشید ائتلاف علیه حوثی‌ها را به ائتلافی علیه ایران تبدیل کند (دشتی و همکاران، ۱۴۰۱).

با این حال، با توجه به تحولاتی چون توافق مارس ۲۰۲۳ بین چین، ایران و عربستان سعودی، می‌توان انتظار داشت شرایط به تدریج سعودی‌ها را وادار کند پذیرفتن حقایق موجود در یمن را بپذیرند.

از سوی دیگر، شواهد پژوهشی جدید نشان می‌دهد که وضعیت موازنه قدرت در یمن دیرتر از آنچه تصور می‌شد به نفع ایران/حوثی‌ها تغییر کرده است: «وقتی صحبت از موازنه قدرت نیروهای یمنی می‌شود، آتش بس اخیر میان آمریکا و حوثی‌ها در واقع بیش از هر چیز به نفع حوثی‌ها بوده است. این تحلیل بیانگر آن است که مداخله عربستان نه تنها موجب کاهش توان حوثی‌ها نشده بلکه در بلندمدت موازنه قوا را به نفع آنان رقم زده است» (Ardemagni, ۲۰۲۵: ۱-۳).

۵-۴. عادی سازی روابط میان ایران و عربستان از دیدگاه نظریه موازنه قدرت

- کاهش تنش و تقویت موقعیت منطقه‌ای

ایران و عربستان هر دو به منظور تعدیل موازنه منطقه‌ای خود اقدام به بهبود روابط کرده‌اند. ایران با کاهش تنش‌ها و بهبود روابط با همسایگان عرب می‌کوشد از وضعیت

کنونی به سمت کاهش تهدیدات و ارتقاء امنیت جنبه مخالف تبدیل شود. این حرکت در چارچوب نظریه موازنه قدرت، «بازدارندگی از شکل‌گیری توازن منفی علیه خود» را نشان می‌دهد.

- جلوگیری از تشکیل ائتلاف ضدایرانی

ایران با هدف جلوگیری از شکل‌گیری جبهه عربی-غربی-عبری علیه خود، در پی کاهش هزینه‌های امنیتی و جلوگیری از تضعیف توازن منطقه‌ای است. این امر دقیقاً با تحلیل موازنه قدرت همخوان است: زمانی که ایران احساس می‌کند ممکن است وارد توازن نامطلوبی شود، سیاست «ادامه رقابت» را با سیاست «توافق و کاهش خصومت» جایگزین می‌کند.

- ابعاد اقتصادی-سیاسی در سیاست خارجی

از منظر عربستان، کاهش هزینه‌های نظامی، بهبود وجه بین‌المللی، توسعه اقتصادی (بخش «هاب اقتصادی-توریستی») و کاهش وابستگی به مداخله خارجی (ایالات متحده) از جمله ابعاد مهم هستند. این اقدامات می‌تواند نشان‌دهنده واکنش به توازن در حال تغییر قدرت و تبدیل سعودی به بازیگری مستقل‌تر باشد که نمی‌خواهد صرفاً پیرو نظم امنیتی‌ای باشد که آمریکا برایش طراحی کرده است. این نیز با نظریه موازنه قدرت همخوان است: بازیگران منطقه‌ای می‌کوشند تا با تغییر وضعیت قدرت، موقعیت خویش را ارتقاء دهند.

- پیامد بین‌المللی و تأثیر بر نظم فرمانطقه‌ای

نقش چین در میانجی‌گری، همان‌گونه که منابع نشان می‌دهند، نمادی از تغییر قطبی میان‌المللی است. این که چین نه تنها به عنوان میانجی بلکه به عنوان بازیگری که از این

توافق سود می‌برد، وارد شده است، نشان‌دهنده آن است که موازنه قدرت منطقه‌ای تحت تأثیر قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز هست. ایران و عربستان با این توافق، توازن قدرت را نه فقط میان خودشان بلکه در چارچوب قدرت‌های بزرگ‌تر بازتنظیم کرده‌اند (Figueroa, ۲۰۲۳: ۱-۵).

- نقاط ضعف و محدودیت‌ها

علی‌رغم پیشرفت‌ها، تحلیل‌ها حاکی از آن‌اند که این توافق هنوز شکننده است و اعتماد پایه‌ای چندانی بین طرفین وجود ندارد، همچنین، حل مسائلی مانند جنگ یمن با صرف توافق ایران و عربستان امکان‌پذیر نیست بلکه نیازمند مشارکت بازیگران داخلی یمن، ساختارهای سیاسی و بین‌المللی است. لذا، از منظر موازنه قدرت، ممکن است این توافق فرایندی در جهت تثبیت موقت وضعیت باشد ولی تضمینی برای انتقال به «صلح قابل دوام» نیست (Ali-Khan, ۲۰۲۴: ۱-۵).

۶-۴. عادی‌سازی روابط میان ایران و عربستان و تأثیر آن بر بحران یمن

اعلام ازسرگیری روابط دیپلماتیک میان ریاض و تهران در مارس ۲۰۲۳ پرسش‌های ساختاری و کاربردی جدیدی را درباره امکان‌پذیری و مکانیزم‌های انتقال از درگیری نیابتی به مذاکره مستقیم و حل سیاسی مناقشه یمن مطرح ساخت. تحلیل‌های اولیه حاکی از این بود که اگر روند بهبود روابط میان تهران و ریاض پایدار بماند، شانس کاهش تنش‌های منطقه‌ای — از جمله تأثیرگذاری مثبت بر روند صلح در یمن — افزایش خواهد یافت. با این حال، برای تحلیل دقیق‌تر تأثیر این «عادی‌سازی» بر یمن لازم است سه مؤلفه اثبات‌پذیر و مداخله‌پذیر از منظر نظریه موازنه قدرت بررسی شوند: (۱) کانال‌های نفوذ واقعی ایران بر بازیگران یمنی (به‌ویژه جنبش انصارالله/حوثی‌ها)، (۲) اراده

و ابزار عربستان برای استفاده از فضای سیاسی جدید به منظور پیشبرد گفت وگوهای منطقه‌ای و داخلی، و (۳) کنش بازیگران بین‌المللی و سازمان‌های فراملی در تسهیل یا خنثی‌سازی فرایند مذاکره. منابع میدانی و تحلیل‌های ناظر بر خشونت نشان می‌دهند که توافقی‌ها و آتش‌بس‌های موقتی پس از مارس ۲۰۲۳ فضای محدودی برای کاهش فوری خشونت ایجاد کردند، اما این تأثیرها همزمان مشروط و شکننده باقی ماندند. به طور مشخص گزارش‌های کاهش قابل‌توجه حملات هوایی و پهبادی در ماه‌های اولیه آتش‌بس نشان می‌دهد که توقف عملیات هوایی ائتلاف سعودی، متغیری مؤثر در کاهش فوری خشونت بود؛ اما این کاهش خشونت به خودی خود به معنی حل سیاسی پایدار نیست و مستلزم تبدیل ظرفیت موازنه‌ای به سازوکارهای نهادینه سیاسی است (d'Hauthuille, ۲۰۲۲: ۱-۴).

از منظر نظریه موازنه قدرت، بازتنظیم روابط تهران-ریاض را می‌توان «انتقال توازن» محلی دانست که دو نتیجه ممکن دارد: (الف) تضعیف پیوندهای ائتلافی که پیش‌تر به عنوان توازن منفی علیه یک بازیگر واحد (ایران یا سعودی) عمل می‌کردند، و (ب) ایجاد فضای اقتضایی برای «موازنه بسات‌کننده» منطقه‌ای که کنشگران منطقه‌ای بتوانند هزینه رقابت نیابتی را کاهش دهند. در این چارچوب، اگر ایران به واقع از ظرفیت تأثیرگذاری خود بر حوثی‌ها برای ترغیب آنان به پذیرش سازش‌های سیاسی استفاده کند، آشتی تهران-ریاض می‌تواند یکی از عوامل تسهیل‌کننده مذاکرات یمن باشد؛ اما شواهد میدانی و گزارش‌های مستقل تا کنون نشان می‌دهد که نقش ایران در هرم تصمیم‌گیری حوثی‌ها محدود و پیچیده است و فشار مستقیم ایران بر حوثی‌ها برای کوتاه‌آمدن در مذاکرات، در کوتاه مدت قطعی نیست. به عبارت دیگر، «وجود» نفوذ لزوماً معادل «قدرت فرمان‌برداری» نیست و بازیگران محلی (حوثی‌ها، گروه‌های جنوب‌طلب، شورای انتقالی و دولت‌های منطقه‌ای) معیارهای خود را دارند (Al-Goidi, ۲۰۲۴: ۱-۵).

علاوه بر این، میانجی‌گری چین در ۲۰۲۳ یک مؤلفه فرامنطقه‌ای مهم بود که موجب تغییر نسبی در ساختار ژئوپلیتیک منطقه گردید: چین با ایفای نقش میانجی کم‌هزینه، هم از اعتبار دیپلماتیک خود سود برد و هم تا حدی توانست نفوذ سیاسی-اقتصادی‌اش را ارتقاء دهد؛ اما تحلیل‌ها نشان می‌دهد که نفوذ چین بیشتر «ابزاری» و محدود به فرایند مصالحه‌سازی ویژه بوده و پکن تمایل چندانی برای پذیرش نقش امنیتی بلندمدت در خلیج فارس ندارد. بنابراین، حتی اگر میانجی‌گری چین پنجره دیپلماتیک باز کرده باشد، ادامه روند صلح در یمن مستلزم تلاش هنجاری و نهادی بازیگران بین‌المللی (عمدتاً سازمان ملل) و مشارکت محلی است (Figueroa, ۲۰۲۳: ۶-۲).

در عمل، سه پیامد کلیدی و قابل تأکید وجود دارد که باید با شواهد و ارزیابی ریسک همراه شوند:

- تسهیل آتش‌بس‌های موقت اما شکننده: آشتی تهران-ریاض زمینه‌ساز گفت‌وگوهای مستقیم‌تر میان ریاض و حوثی‌ها شد و به کاهش موقتی برخی عملیات نظامی کمک کرد؛ با این حال، داده‌های ماه‌های بعدی نشان می‌دهد که آتش‌بسها در معرض فروپاشی‌اند مگر آن‌که سازوکارهای اقتصادی (پرداخت حقوق، بازگشایی بنادر، توافق بر توزیع قدرت) نهاده‌شوند (d'Hauthuille, ۲۰۲۲: ۵-۲).

- محدودیت نفوذ متقابل و استقلال بازیگران محلی: حتی اگر ایران مایل به فشار بر حوثی‌ها برای پذیرش راه‌حل‌های میانه باشد، ساختار تصمیم‌گیری حوثی‌ها و منافع محلی شان (کنترل سرزمینی، منافع نظامی-اقتصادی، مشروعیت داخلی) ممکن است مانع از سازگاری فوری شوند. از این منظر، آشتی تهران-ریاض «ضرورت» اما «کافی» برای حل یمن نیست (Al-Goidi, ۲۰۲۴).

- شرط‌بندی تغییرات منطقه‌ای به سازوکارهای ناظر بین‌المللی: تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای می‌تواند فضای مذاکرات را هموار کند، اما برای تبدیل شدن این

فضا به توافق سیاسی پایدار لازم است که سازمان ملل و بازیگران منطقه ای ناظر (و در مواردی تأمین کننده تضمین های امنیتی و اقتصادی) بر فرآیند مذاکره نظارت داشته باشند و بسته های تشویقی و تضمین کننده برای احزاب محلی فراهم سازند (United Nations Security Council, ۲۰۲۳).

در نتیجه توافق پکن (۲۰۲۳) ظرفیت ایجاد «پنجره دیپلماتیک» برای پیشبرد سازش در یمن را فراهم آورد و در ماه های اولیه برخی شاخص های کاهش خشونت را ثبت کرد؛ اما تبدیل این پنجره به «راه حل سیاسی پایدار» نیازمند تبدیل مزیت موازنه ای جدید به سازوکارهای نهادی، اقتصادی و امنیتی است که بازیگران محلی را به مشارکت و پذیرش سازش تشویق کند. بنابراین، از منظر موازنه قدرت، عادی سازی تهران-ریاض را می توان «پیش شرط» تسهیل مذاکره دانست، نه تضمین کننده خودکار صلح (Martorell Junyent, ۲۰۲۳).

۵. نتیجه گیری

عادی سازی روابط دیپلماتیک میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در سال ۲۰۲۳، بر مبنای شواهد تجربی و در چارچوب نظریه موازنه قدرت، نشان دهنده بازتعریف الگوی تعاملات ژئوپلیتیکی در خاورمیانه و گذار از موازنه سخت افزارمحور به موازنه نرم و چندسطحی است. تحلیل داده های پژوهش نشان می دهد که این توافق نه صرفاً محصول یک مصلحت سیاسی، بلکه پیامد تحول در ادراک امنیتی و راهبردی دو بازیگر کلیدی منطقه است که به واسطه میانجی گری چین در قالب نظم چندمرکزی نوظهور در غرب آسیا تحقق یافته است.

یافته ها حاکی از آن است که تأثیر عادی سازی روابط تهران و ریاض بر بحران یمن را باید در قالب «تغییر پارادایم امنیتی» تبیین کرد. این تغییر از سه مسیر عمده بروز یافته است:

- ۱- کاهش هزینه های رقابت نیابتی از رهگذر ایجاد کانال های ارتباطی مستقیم و کاهش سطح خصومت های دیپلماتیک و رسانه ای؛

۲- افزایش ظرفیت میانجی‌گری منطقه‌ای و چندجانبه که به ارتقای سازوکارهای گفت‌وگوی امنیتی و تسهیل آتش‌بس‌های موقت انجامیده است؛

۳- تغییر در ادراک تهدید متقابل که به تعدیل گفتمان امنیتی و بازتعریف منافع متقابل کمک کرده است.

با این حال، تحلیل مقایسه‌ای داده‌ها در سطح ساختاری نشان می‌دهد که توافق ایران و عربستان، هرچند متغیری میانجی در کاهش تنش‌های منطقه‌ای و تعدیل رفتار بازیگران به شمار می‌آید، اما به‌تنهایی قادر به پایان دادن به بحران پیچیده و چندبعدی یمن نیست. ریشه این محدودیت در ماهیت چندقطبی و غیرمتمرکز ساختار قدرت در یمن و نقش محوری نیروهای محلی و قبیله‌ای در فرآیند تصمیم‌سازی نهفته است. ازاین‌رو، کارکرد واقعی تهران و ریاض را باید در سطح «تسهیل‌گری و تنظیم‌کنندگی محیط امنیتی» ارزیابی کرد نه در سطح «تعیین‌کنندگی راهبردی»

در افق راهبردی، عادی‌سازی روابط تهران و ریاض را می‌توان گامی آغازین در جهت گذار به سمت «نظام امنیت جمعی بومی در خلیج فارس و شبه جزیره عربستان» دانست؛ نظامی که در آن موازنه قدرت از حالت بازدارندگی خصمانه به بازدارندگی تعاملی تغییر می‌یابد. پایداری این روند مستلزم نهادینه‌سازی همکاری‌های چندوجهی در حوزه‌های امنیتی، اقتصادی و فرهنگی و نیز ادغام منافع متقابل در چارچوب سازوکارهای منطقه‌ای پایدار است.

بر این اساس، توافق ۲۰۲۳ میان ایران و عربستان شرط لازم برای آغاز روند صلح در یمن است، اما شرط کافی محسوب نمی‌شود. تداوم و نهادینه‌سازی صلح زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که موازنه نرم کنونی به موازنه‌ای نهادی و ساختاری تبدیل گردد؛ موازنه‌ای که در آن منافع بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در چارچوب نظم امنیتی جمعی هم‌راستا شود.

به طور کلی، عادی سازی روابط تهران و ریاض را باید نه پایان رقابت، بلکه آغاز مرحله‌ای نو از مدیریت رقابت و هم‌زیستی راهبردی در خاورمیانه دانست؛ مرحله‌ای که در صورت مدیریت هوشمندانه و مبتنی بر اعتمادسازی متقابل، می‌تواند به تکوین الگویی جدید از ثبات نسبی و امنیت هم‌پایدار منطقه‌ای منجر گردد.

فهرست منابع

- احمدی، وحیده (۱۳۹۴)، "تجاوز عربستان به یمن: اهداف و چشم انداز"، ماه نگار راهبردی دیده‌بان امنیت ملی، شماره سی و هفتم، فرودین و اردیبهشت.
- احمدیان، حسن و محمد زارع (۱۳۹۰)، "استراتژی عربستان در برابر خیزش‌های جهان عرب"، فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری، سال دوم، شماره دوم.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۰)، "عربستان سعودی و قیام ملت‌های عرب؛ رویکردها و چالش‌ها"، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- امیردهی، ع. ر (۱۳۸۹)، "یمن، از حاکمیت سیاسی تا روابط با جمهوری اسلامی ایران"، مجله اندیشه تقریب، شماره ۲۳.
- برزگر، کیهان (۱۳۹۲)، تحولات عربی، ایران و خاورمیانه، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- تافوری، دیوید (۱۳۹۴)، "مقام سابق آمریکایی: مسئله یمن بر روند مذاکرات هسته‌ای ایران تأثیر می‌گذارد"، خبرگزاری صدا و سیما، ۱۳۹۴/۱/۸.
- جانسیز، احمد و سجاد بهرامی (۱۳۹۲)، "رقابت منطقه‌ای ایران و عربستان در خاورمیانه ۲۰۱۱-۲۰۱۳"، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیستم، شماره دوم.
- خضری، احسان، صفوی، سید حمزه و امین پرهیزکار (۱۳۹۴)، "ریشه‌یابی منازعات ایران

و عربستان: مطالعات موردی سه کشور عراق، بحرین و یمن"، فصلنامه تحقیقات

سیاسی بین‌المللی، شماره بیست و سوم.

دشتی فرزانه، پوردانش سید سامر و بهرام وکیلی زاده (۱۴۰۱) "تحلیل تطبیقی نقش ایدئولوژیک

ایران و عربستان در تحولات یمن" نشریه مطالعات بین‌المللی، دوره ۱۹، شماره ۲. پاییز.

رضایی، نیما (۱۳۹۴)، "ائتلاف بی‌سابقه علیه یمن؛ چشم‌انداز و آینده"، مجله دیپلمات،

شماره دوم.

عالم، امل (۲۰۱۵)، "الصراع السعودي - الإيراني على اليمن وجهه نظر يمنيه"، مرکز

الجزیره للدراسات.

عبداله خانی، علی (۱۳۸۹)، نظریه های امنیت، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

مدنی، مهدی و حسین هواسی (۱۳۹۳)، "رفتارشناسی سیاست خارجی عربستان در قبال

مصر و بحرین بعد از انقلاب های عربی"، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال

یازدهم، شماره ۳۹.

مرشایمر، جان (۱۳۹۰)، "تراژدی سیاست قدرت های بزرگ، ترجمه: غلامعلی چگنی

زاده"، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: نشر سمت.

میرزاده کوهشاهی، مهدی (۱۳۹۳)، "تحولات یمن؛ کشمکش بازیگران داخلی در سایه

رقابت های منطقه ای"، ماه‌نگار راهبردی دیده بان امنیت ملی، شماره سی و سوم، دی

۱۳۹۳.

میرزاده کوهشاهی، مهدی (۱۳۹۴)، "روابط عربستان و ایران؛ از رقابت تا تقابل"، ماه‌نگار

راهبردی دیده بان امنیت ملی، شماره سی و هشتم، خرداد ۱۳۹۴.

نجات، سید علی (۱۳۹۳)، "رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال

تحولات نوین خاورمیانه"، فصلنامه سیاست، سال اول، شماره چهارم.

هوشی سادات، سید محمد (۱۳۹۳)، "روابط ایران و یمن؛ چالش ها و فرصت ها"، وبسایت دیپلماسی ایرانی.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۵۸). تهران: مجلس خبرگان قانون اساسی

- Abbas, Zafar (۲۰۲۴). Political and economic conflict between Iran and Saudi Arabia and its impact on South Asia. *Social Prism*, [Volume ۱, Issue ۲, ۲۱-۲۷] <https://www.researchgate.net/publication/۳۸۸۹۸۰۲۶۶> Political and Economic Conflict between Iran and Saudi Arabia and its Impact on South Asia
- Al-Goidi, Faozi (۲۰۲۴). Iran's role in the Yemen war: Real influence and regional gains, *Middle East Council on Global Affairs*. April https://mecouncil.org/publication_chapters/irans-role-in-the-yemen-war-real-influence-and-regional-gains/
- Ali-Khan, Veena (۲۰۲۴). *The Saudi–Iranian détente has proved vital for de-escalation: But regional war could still break it*, October ۲۸, *The Century Foundation* : https://tcf.org/content/report/the-saudi-iranian-detente-has-proved-vital-for-de-escalation-but-regional-war-could-still-break-it/?utm_source=chatgpt.com
- Al-Rasheed, M. (۲۰۱۰). *A History of Saudi Arabia* (۲nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press : <https://doi.org/۱۰.۱۰۱۷/CBO۹۷۸۰۵۱۱۹۹۳۵۱۰> <https://www.cambridge.org/core/books/history-of-saudi-arabia/۱C۴۹۹DA۷۴EC۷۱۴۷۳۰۵۲۳۶A۷۰C۱F۷C۷DB>
- Ardemagni, Eleonora (۲۰۲۵). The balance of power in Yemen after the US-Houthi cease-fire, June ۳۰. *Middle East Institute*. <https://www.mei.edu/publications/balance-power-yemen-after-us-houthi-cessate-fire>
- Babayev, R. (۲۰۲۵). *The influence of BRICS on global governance and international security* [Master's thesis, Uniwersytet Warszawski]. DOI: <https://doi.org/۱۰.۱۳۱۴۰/RG.۲۰۲۵.۱۹۲۶۵.۰۶۲۴۱>
- Billion, Didier (۲۰۲۳, March ۱۷). *Saudi-Iran agreement analysis* [Television interview]. France ۲۴. Retrieved from <https://www.france۲۴.com>
- Castiglioni, Claudia (۲۰۱۶). The relations between Iran and Saudi Arabia in the ۱۹۷۰s. *Confluences Méditerranée*, (۹۷), ۱۴۳-۱۵۳ : <https://shs.cairn.info/revue-confluences-mediterranee-۲۰۱۶-۲-page-۱۴۳?lang=fr&tab=auteurs>

- Chaka Ferguson (۲۰۱۲), he Strategic Use of Soft Balancing: The Normative Dimensions of the Chinese–Russian ‘Strategic Partnership’ **Journal of Strategic Studies**, April ۲۰۱۲, ۳۵(۲): ۱–۲۶ : DOI: ۱۰.۱۰۸۰/۰۱۴۰۲۳۹۰.۲۰۱۱.۵۸۳۱۵۳
- Cordesman, Anthony (۲۰۰۳). *Saudi Arabia Enters the Twenty-First Century: The Political, Foreign Policy, Economic, and Energy Dimensions*. Praeger : https://books.google.com/books/about/Saudi_Arabia_Enters_the_Twenty_first_Century.html?id=DCVicuTvKCMC
- Clausen, Maria-Louise (۲۰۲۲). *Delegation or intervention: Yemen as a theatre for the rivalry between Iran and Saudi Arabia. In Saudi Arabia and Iran*, Manchester University Press. <https://doi.org/10.7765/9781526150844.0013> : https://www.manchesterhive.com/display/9781526150844/9781526150844.0013.xml?utm_source=chatgpt.com&chapterBody=PDF
- d'Hauthuille, Valentin (۲۰۲۲). *The UN-mediated truce in Yemen: Impacts of the first two months*. Armed Conflict Location & Event Data Project (ACLED), , June ۱۴, <https://acleddata.com/2022/06/14/the-un-mediated-truce-in-yemen-impacts-of-the-first-two-months/>
- Dresch, Paul (۲۰۰۰). *A History of Modern Yemen*. Cambridge University Press : https://catdir.loc.gov/catdir/samples/cam031/00029266.pdf?utm_source=chatgpt.com
- Figueroa, William (۲۰۲۳). Iran-Saudi Normalization: A Regional Process with Chinese Characteristics. March ۲۴, *Foreign Policy Research Institute* : https://www.fpri.org/article/2023/03/iran-saudi-normalization-a-regional-process-with-chinese-characteristics/?utm_source=chatgpt.com
- Johnson, Robert H (۱۹۸۹). The Persian Gulf in U.S. strategy: A skeptical view. *International Security*, ۱۴(۱), ۱۲۲–۱۶۰. <https://doi.org/10.2307/2538767> ; <https://www.jstor.org/stable/2538767>
- Kaufman Stuart & Richard Little & William C (۲۰۰۷) *The Balance of Power in World History*, palgrave macmilan, August ۲۰۰۷, DOI: ۱۰.۱۰۵۷/۹۷۸۰۲۳۰۵۹۱۶۸۴
- Lukman, Muhammad Lutfi Bin (۲۰۲۱). *The civil war in Yemen and Saudi Arabia's regional hegemonic ambitions*, Bachelor's thesis, University of Malaya, ResearchGate: https://www.researchgate.net/publication/363468102_THE_CIVIL_WAR_IN_YEMEN_AND_SAUDI_ARABIA'S_REGIONAL_HEGEMONIC_AMBITIONS#full

TextFileContent

- Martorell Junyent, M. (۲۰۲۳). Peace for Yemen elusive despite Iran-Saudi deal and Saudi-Houthi talks. *The Henry L. Stimson Center*, June ۲۶. <https://www.stimson.org/۲۰۲۳/peace-for-yemen-elusive-despite-iran-saudi-deal-and-saudi-houthi-talks/>
- Mattoš, Boris (۲۰۱۵). *Public diplomacy in digital age: New perspectives in the dynamics of change in international relations*. In B. Mattoš (Ed.), *Selected topics in change management* (pp. ۴۵–۶۵). Faculty of Organization Studies in Novo Mesto :
- https://www.researchgate.net/publication/۳۸۵۹۱۶۰۸۴_Public_Diplomacy_in_Digital_Age_New_Perspectives_in_the_Dynamics_of_Change_in_International_Relations
- Melissen, Jan (۲۰۰۵) *The New Public Diplomacy Soft Power in International Relations*, Netherlands Institute of International Relations, Clingendael, https://culturaldiplomacy.org/academy/pdf/research/books/soft_power/The_New_Public_Diplomacy.pdf
- Renwick Neil, & Cao Qing (۲۰۰۸). China's cultural soft power: An emerging national cultural security discourse. *American Journal of Chinese Studies*, ۱۵(۲), ۶۹–۸۶ https://www.researchgate.net/publication/۳۰۳۳۳۳۳۰_China's_Cultural_Soft_Power_an_Emerging_National_Cultural_Security_Discourse
- Schwartz, Benjamin (۲۰۲۰) US foreign policy in the Persian Gulf during the Nixon Administration, following the ۱۹۶۸ British announcement of withdrawal from the Middle East. *UCSB Undergraduate Journal of History*, ۲, ۲۵۵–۲۶۸. <https://undergradjournal.history.ucsb.edu/wp-content/uploads/۲۰۲۵/۰۵/۲۵۵.Schwartz.۲۰۲۰.pdf>
- The Century Foundation. (۲۰۲۴). *The Saudi–Iranian détente has proved vital for de-escalation – but regional war could still break it*, , October ۲۸
- United Nations Security Council. (۲۰۲۳). *Final report of the Panel of Experts on Yemen established pursuant to Security Council resolution ۲۱۴۰ (۲۰۱۴)* (S/۲۰۲۳/۸۳۳) : <https://docs.un.org/S/۲۰۲۳/۸۳۳>
- Wilson Center. (۲۰۱۶). Timeline of Iran-Saudi relations. January <https://www.wilsoncenter.org/article/timeline-iran-saudi-relations>

Widmann, J. (۲۰۱۵). Iran's Game in Yemen. Foreign Affairs. Retrieved from <https://www.foreignaffairs.com/articles/iran/۲۰۱۵-۰۴-۱۹/irans-game-yemen>